

نخستین انقلاب مسلحانه شیعیان برضد حکومت عباسی

پرچمدار این انقلاب که از کودکی سری پرشور و دیدی وسیع داشت ، با احساس دردهای جامعه خود را برای قبول مسئولیت های بزرگ آماده می کرد ، نه زربار حکومت اموی رفت و نه زربار حکومت عباسی .

آتش نخستین انقلاب مسلحانه	فراوانی در این دو منطقه گردید ، به طوری که
شیعیان برضد حکومت عباسیان ، در زمان	بخشی از تاریخ اسلام ، به این دو انقلاب
حکومت " ابو جعفر منصور " (دومین خلیفه	اختصاص یافته است .
عباسی) شعله ور گردید . پرچمدار این انقلاب	ما ، ابتداءً انقلاب " محمد " و سپس
دو شخصیت بزرگ ، و دو برادر شیعی به نام	انقلاب " ابراهیم " را مورد بررسی قرار
" محمد " و " ابراهیم " فرزندان " عبدالله " (می دهیم ، ولی برای آنکه عظمت و اهمیت
(نواده امام حسن مجتبی ع) بودند .	این دو انقلاب بهتر روشن گردد ، باید توجه
انقلابی که این دو برادر ، یکی در حجاز	داشت که منصور ، با زمامداران دیگر عباسی
(مدینه) و دیگری در عراق (بصره) به وجود	فرق بسیار داشت ، او فردی بسیار خشن
آوردند ، دارای ابعاد و آثار گسترده ای در	و بی رحم و سنگدل ، و در واقع بنیانگذار
جامعه اسلامی بود و موجب بروز حوادث	اصلی حکومت عباسی بود ، وی در گسترش

۱- عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) معروف به عبدالله محض

دعوت عباسیان و شکست حکومت اموی و روی کار آمدن حکومت عباسی ، سهم بزرگی داشت و بازوی راست برادرش " ابوالعباس " (نخستین خلیفه عباسی) به شمار می رفت .

پایه های حکومت عباسیان ، زمانی استوار گردید که منصور ، قدرت را در دست گرفت (سال ۱۳۶ هـ) زیرا او دشمنان و مخالفان این حکومت را سرکوب کرد و پایتخت بزرگ عباسیان یعنی " بغداد " را بنیان نهاد و تشکیلات اداری و مالی برای دستگاه خلافت پی ریزی نمود . بنابراین مخالفت با چنین حکومتی از اهمیت ویژه ای برخوردار است .

پرچمدار بزرگ انقلاب

" محمد " که از طرف پدر ، نپیره^۱ دومین پیشوای بزرگ شیعیان ، و از طرف مادر از نسل سرور شهیدان امام حسین (ع) بود ، شخصیتی وارسته ، پاک ، و پرهیزگار بود به طوری که بر اساس ویژگی های معنوی ارجحاری که داشت ، لقب " نفس زکیه " (= پاک نفس ، پاک سرشت) یافته بود^۲ . او از بزرگان خاندان پاک بنی هاشم بود و از نظر فضیلت ، ارزش های انسانی ، دینداری ، دانش ،

شجاعت فصاحت ، سیاستمداری ، بزرگواری ، و بخشندگی ، چهره ممتازی به شمار می رفت^۳ " محمد " از دوران کوچکی سری پرشور

و دیدی وسیع داشت ، او درد جامعه را لمس می کرد و خود را برای رهبری جامعه ، و قبول مسئولیت های بزرگ ، آماده می کرد . او که برخاسته از دودمان پاک رسالت ، و پرورش یافته این مکتب بود ، نمی توانست به حکومت های طاغوتی که بنام اسلام ، بر مقدرات مسلمانان تسلط یافته بودند ، صحنه بگذارد ، از این رو از اواخر حکومت امویان ، به مخالفت با این حکومت برخاست و یک هسته مرکزی برای برانداختن آن تشکیل داد و برای این منظور از علاقه مندان خود و افراد مبارز بیعت گرفت از جمله افرادی که در آن زمان با او بیعت کرد ، همین " ابو جعفر منصور " بود^۴ که بعدها دست به خون پاک او آلوده کرد . البته بیعت منصور ، روی هدف های سیاسی و به منظور شکست امویان بود ، نه از روی اعتقاد به حقانیت جنبش محمد نفس زکیه .

آغاز جنبش

با توجه به این سوابق ، هنگامی که ابوالعباس به قدرت رسید ، " محمد نفس زکیه "

۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۰۶ - الاخبار الطوال : دینوری ص ۳۱۴

۳- الفخری ص ۱۴۸

۴- مقاتل الطالبیین ص ۳۰۹

از بیعت با او خودداری کرد زیرا او خود را شایسته خلافت، و ابوالعباس را غاصب این مقام می دانست و معتقد بود که ابوالعباس و برادرش منصور، به حکم بیعتی که با او کرده اند باید از او پیروی نمایند نه برعکس! ولی از آنجا که آغاز کار حکومت عباسیان بسود و زمامداران عباسی با مشکلات و تشنجات فراوانی روبرو بودند، ابوالعباس موقتاً از تعقیب محمد و برادرش ابراهیم صرف نظر کرد و آن را به فرصت دیگر و مساعد شدن اوضاع و شرایط، محول نمود.

از آن تاریخ، زندگانی سری و عملیات مخفی این دو انقلابی بزرگ، آغاز شد و سرگرم سازماندهی نیروهای مبارز و رهبری عملیات ضد حکومتی شدند.

در سال ۱۳۶ هجری در اواخر حکومت ابوالعباس، ولیعهد و برادرش منصور وارد شهر مدینه شد، بزرگان و شخصیت های شهر به استقبالش رفتند، فقط دو تن، از شرکت در مراسم استقبال خودداری کردند که عبارت بودند از محمد و ابراهیم. منصور از پدرشان عبدالله از محل آنان جويا شد و او اظهار بی اطلاعی کرد، سخنان تنندی میان آن دو، رد و بدل شد که نزدیک بود به قیمت جان عبدالله تمام شود.^۵

منصور از آنجا عازم عراق شد، در اثنای راه، خبر مرگ ابوالعباس را شنید و دریافت که خود وی به خلافت رسیده است، از این رو شخصی را به حجاز فرستاد تا بدون استثنا از اهل مکه و مدینه برای او بیعت بگیرد، نامه ای نیز به حکمران مدینه فرستاد و طی آن دستور داد که به جستجوی محمد و ابراهیم پرداخته از آنان بیعت بگیرد.^۶

پس از آن، حوادث پی در پی و مهمی پیش آمد که منصور تمام نیروی خود را صرف رویارویی با آنها کرد و موقتاً محمد از فشار معصوم ماند، و در این فرصت به گسترش دعوت و جمع آوری نیرو و اعزام نمایندگان به مناطق مختلف پرداخت.

به محض آنکه منصور به این حوادث خاتمه داد، تمام فشار و نیروی خود را متوجه حجاز ساخت تا این منطقه را نیز آرام ساخته کاملاً تحت سیطره خویش در آورد زیرا در این مدت گزارش هایی حاکی از گسترش شعاع جنبش محمد، به وی می رسید.

افزایش فشار

به دنبال این تصمیم، منصور به منظور دستگیری محمد در مراسم حج، دستورهایی به امیر حاج آن سال صادر کرد.^۷

۵- مدرک گذشته ص ۲۱۳ - تاریخ طبری ج ۶ ص ۱۵۶

۶- مدرک اخیر - الکامل فی التاریخ: ابن اثیر ج ۴ ص ۲۷۰

۷- تاریخ طبری ج ۶ ص ۱۵۸

ولی چون این نقشه نیز بی نتیجه ماند در سال ۱۴۰ هـ شخما به بهانه حج، سفری به حجاز کرد و تصمیم گرفت در این سفر به هر نحوی شده، کار محمد و فعالیت‌های سیاسی علویان را یکسره نماید، از این رو وقتی وارد مدینه شد، یک سلسله ملاقاتهایی با سران بنی‌هاشم و علویان ترتیب داد و بسذل و بخشش‌های فراوانی در مورد آنان به عمل آورد و با تطمیع و تهدید و زبان بازی کوشش کرد محل اختفای محمد را کشف نماید^۸ ولی چون این کوشش نیز بی نتیجه ماند. ناگزیر پدر او "عبدالله" را در فشار گذاشت، عبدالله در برابر فشار و اصرار منصور، با صراحت گفت "اگر محمد زیر پای من مضمی بود، هرگز پای خود را بلند نمی‌کردم تا او را ببینی!" منصور از این پاسخ، سخت خشمگین شد و دستور داد "عبدالله" و گروهی از خانواده او را دستگیر و زندانی کردند^۹ او مدت سه سال در زندان بسر برد^{۱۰}

توطئه شیطانی

چون این فشارها نیز با شکست روبرو شد، منصور، متوسل به یک حيله شیطانی شد

ولی آنهم در پرتو بیداری و هشجاری یکی از شیعیان که در دربار منصور منشی بود، خنثی شد، توضیح اینکه منصور، نامه‌ای از طرف شیعیان خطاب به محمد جعل کرد و طی آن اعلام پشتیبانی و اطاعت نمود و درخواست کرد که در انقلاب خود تسریع نماید آنگاه نامه را همراه با اموال هنگفتی توسط یکی از ماموران مخفی خود، نزد عبدالله پدر محمد در زندان فرستاد و به مامور دستور داد که با این حيله که می‌خواهد اموال را جهت کمک به انقلاب در اختیار وی بگذارد محل اختفای محمد را از وی بپرسد.

عبدالله فریب این مامور را خورد و نشانی دقیق فرزندش را که در کوه "جهینه" در منطقه ینبع" پنهان شده بود، در اختیار او گذاشت، ولی چنانکه گذشت، یکی از شیعیان که از ماجرای پشت پرده آگاهی داشت عبدالله را در جریان گذاشت و او بیدرنگ به محمد اطلاع داد تا تغییر محل بدهد و بدین ترتیب آخرین نقشه شیطانی منصور نیز نقش بر آب شد^{۱۱}

در این هنگام منصور، تصمیم‌های دیگری گرفت که بخواست خدا مورد بررسی قرار خواهیم داد.

دنباله دارد

۸- مدرک گذشته ص ۱۵۶ و ۱۶۰-مقاتل الطالبیین ص ۳۱۳

۹- مدرک گذشته ص ۲۱۵- تاریخ طبری ج ۶ ص ۱۶۱

۱۰- الحورالعین: ابن‌نشوان ص ۲۷۲

۱۱- تاریخ طبری ج ۶ ص ۱۶۳-۱۶۴